

جامعه مدنی و قومیتها در ج.ا.ا.

جعفر حق پناه*

مقدمه

طرح بحث جامعه مدنی در ادوار مختلف الهام گرفته از تأملات نظری و رخدادهای تاریخی گوناگونی بوده است. آن چه در عصر حاضر به موضوع فوق اهمیتی مضاعف می بخشد، مربوط به فضایی است که جامعه مدنی با دولت پدید می آورد، فضایی که برای تسهیل روابط شهروندان با نظام سیاسی به کار می آید. از این زاویه جامعه مدنی هم به فضای حاکم بر اجتماعات آزاد و مستقل انسانها اطلاق می شود و هم ناظر به رشته روابط و شبکه های ارتباطی می باشد که افراد صرف نظر از منافع، مذهب، قوم و آرمانهای خود در درون این فضا پدید می آورند. (۱)

واژه قوم را باید بیشتر مقوله ای فرهنگی به شمار آورد و قومیت را می توان یک ایده دانست، یک ساخت فرهنگی مرتبط با

جامعه مدنی، صرف نظر از بحثهای نظری و مفهومی، بیانگر نوعی شیوه زیست اجتماعی و سامان بخش و نحوه تعامل گروههای انسانی برابر دولت است. از سویی دیگر اغلب کشورها اعم از توسعه یافته و نیافته کمابیش "مسئله قومیتها" را فراروی خود دارند. در جمهوری اسلامی ایران نیز تعداد اقوام ایرانی به چشم می خورد و به همین خاطر بحث از جامعه مدنی و قومیتها در این جا موضوعیت دارد.

برسش اصلی نوشتار حاضر این است که در قالب مفهوم جامعه مدنی چگونه می توان به حل مسأله قومیتها پرداخت. بدین منظور ابتدا رهیافتهای گوناگون مطروحه مانند مکتب نوسازی، مارکسیستی و دیرینه گرا مطرح شده و پس از نقد مختصر آنها، الگوی مبتنی بر مفهوم شهروندی برای ایجاد رفاه و همگرایی اقوام ایرانی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی مطرح گردیده است. به باور نگارنده، ساختار حقوقی کنونی کشور برابری اقوام ایرانی را صرف نظر از مذهب و زبان و نژاد آنان پذیرفته و همین امر می تواند مبنای مناسبی برای حل مسأله قومیت در کشورمان باشد و برای دستیابی به این هدف الگوی شهروندی کارایی لازم را دارد.

مجموعه‌ای از ارزشها و اصولی که همراه با شرایط متغیر محیطی، مدام در حال دگرگونی است. قومیت را با معانی متفاوتی به کار برده‌اند از جمله: گروهی خاص از مردمان یک کشور، واحدی سیاسی و یا نظام اجتماعی مبتنی بر ساختاری خاص. به ویژه استنباط اعضای گروه قومی با برداشت دیگران و یا مفاهیمی که در مجامع و محافل علمی به کار می‌رود متفاوت است. (۲) قومیت در واقع ابزاری برای هویت‌یابی در جوامع چندقومی و چندفرهنگی است که براساس عناصر ذهنی یا عینی تعریف می‌شود. (۳)

در مجموع بهتر آن است که از جامعه یا گروه قومی سخن بگوییم تا از قومیت یا قوم. زیرا مرز کشیدن به دور گروهی واحد آسان نیست. در جامعه‌شناسی معاصر یک گروه قومی بر حسب تنوع نهادهایی چون فرهنگ، مذهب، تبار، کاست و زبان و منافع و نیازهای مشترک شناخته می‌شود. یکی از جامعه‌شناسان وجوه ممیزه زیر را برای گروه فرعی برمی‌شمرد: (۴) نام جمعی، افسانه تبار مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ خاص مشترک، و احساس پیوستگی.

قوم، یک ملت بالقوه و منفعل است و ملیت یک قومیت فعال. در واقع قومیت، ناسیونالیسم خفته است. ماکس وبر از واژه گروه قومی برای اشاره به نوعی باور جمعی در بین اعضای گروه نسبت به نیاکان مشترک بهره برد. دیگر نویسندگان نیز همین مفهوم را بسط داده و معتقدند در تعیین هویت افراد، باورها، اسطوره‌ها و نگرشهای افراد بیش از ویژگیهای عینی مؤثرند. (۵)

هویت قومی نه منحصر به فرد است و نه ثابت و بر پایه ویژگیهای زبانی، نژادی، مذهبی، محلی، طبقاتی و حرفه‌ای مشخص می‌شود. از همین رو و براساس این هویت اعتباری مرکب و همسان و به هم آمیخته نمی‌توان از گروه قومی خاص با مرزبندیهای روشن و ثابت سخن گفت. این هویت با تفسیر تازه از سنت و تاریخ و تحت تأثیر شرایط عینی، پیوسته در حال تغییر است. (۶) با این مقدمه و تعاریف فرجام قومیتها در جامعه مدنی را پی می‌گیریم.

الف - جامعه مدنی و هم‌گرایی قومیتها

در مورد فرجام مسأله قومیتها در چارچوب نظام سیاسی دولت - ملت، رهیافتهای

متفاوتی به چشم می‌خورند:

۱- رهیافت ابزارگرا^۱

مطابق این رهیافت، هویت قومی همانند دیگر هویتها ساخته می شود. پیروان مکتب امریکایی ملت سازی معتقدند با نوسازی جوامع در حال توسعه و گسترش شبکه ارتباطات بین شهرها و مناطق روستایی، تفاوت های قومی به تدریج زایل خواهند شد. این پیش فرض که فرایند چندبعدی نوسازی به از میان رفتن قومیت چونان منبع هویت گروهی منجر می شود، در علوم اجتماعی تازگی ندارد. نظریه پردازان اجتماعی سده نوزدهم نیز معتقد بودند با تحول جامعه صنعتی، منافع اقتصادی جایگزین قومیت به منزله محور اصلی هویت اجتماعی و مشارکت مردم در عرصه سیاسی می شود. قومیت در حکم مجموعه ای مرکب از وفاداری متعلق به مراحل اولیه توسعه جای خود را به عقلانیت اقتصادی می دهد. (۷)

کارل دویچ، نظریه پرداز کارکردگرای امریکایی تعریفی چندعاملی از هویت قومی و ملی به دست می دهد. به نظر وی عضویت در ملت، الزاماً به کامل بودن شبکه وسیع ارتباطات اجتماعی بستگی دارد. تقویت و گسترش کانالهای ارتباطی می تواند پیروی مردم از هنجارها و نمادهای ملی را تضمین کند. ملت، صف بندی فراهم آمده از تعداد زیادی از افراد طبقات متوسط و پایین است که از طریق شبکه های ارتباطات اجتماعی و دادوستدهای اقتصادی به طور غیرمستقیم هم از یک رده به رده دیگر و هم مستقیماً با مرکز و به قطبهای منطقه ای و گروه های اجتماعی هدایت کننده پیوند خورده اند. (۸)

ابزارانگاران (مکتب نوسازی) به کیفیت فرصت خواه و تطبیق گرای پیوستگی و هویت جامعه ای تأکید دارند که نه تنها مرزها و حتی مشخصه های آن، تحت تأثیر شرایط متغیر است، بلکه بسیاری وجوه فرهنگی آن سازوارشونده با محیط است. پیوستگی قومی در برخورد با منابع، نیازها و امنیت اعضای خود، می تواند با شرایط جدید تطابق یابد. در صورتی که سایر پیوستگیها مانند پیوستگیهای ملی و طبقاتی، نیازهای افراد عضو گروه قومی را بهتر برآورده کنند، ممکن است هویت قومی کم رنگ یا زایل شود. مطابق این دیدگاه پیوستگی قومی تنها تا زمانی باقی می ماند که در مقایسه با سایر هویت های جایگزین پاداش مادی و امنیت به خصوص فراهم آورد. (۹)

رهیافت ابزارگرا بیشتر برگرفته از روند تاریخی غرب در فرایند نیل به توسعه یافتگی است. این نظریه طی سالهای پس از جنگ جهانی دوم در قالب مکتب نوسازی و نظریه پردازی افرادی مانند روستو، بلاک و دویچ به نام الگوی نوسازی و نیز در تبیین سیاستهای قومی در جهان سوم مطرح شد. (۱۰) بنابراین دیدگاه، تسریع در فرایند شهرنشینی، صنعتی شدن، افزایش ارتباطات و رسانه‌های گروهی و گسترش آموزش و پرورش نوین، هویت‌های قومی و قبیله‌ای را در هویت جدید ملی مستحیل خواهد ساخت.

هر چند رهیافت مذکور حداقل به مدت دو دهه چنان محور و مبنای طرحهای نوسازی در برخی کشورهای جهان سوم به اجرا درآمد، اما در عمل به آن چه مدعی بود دست نیافت. علاوه بر مشکلات سیاسی و اقتصادی که از رهگذر اجرای دستور کارهای الهام گرفته از مکتب نوسازی عارض این کشورها شد، در عرصه سیاستهای قومی مسائل حادثتری رخ نمود. در این باره واکر کانر، منتقد مکتب نوسازی درخصوص سیاستهای قومی می‌گوید:

بسیج اجتماعی مردم در وضعیت نوسازی الزاماً عاملی در جهت تسریع روند همانندسازی به شمار نمی‌رود. گسترش ارتباطات و بسیج اجتماعی، احتمالاً سبب افزایش آگاهی فرهنگی گروههای قومی بر وجود تفاوتها و اختلافهای بین اقوام می‌شود. ارتباطات درون قومی و میان قومی هر دو نقش مهمی در خلق آگاهی قومی ایفا می‌کنند. (۱۱)

۲- رهیافت مارکسیستی

بر دیدگاه گفته شده، منتقدان مارکسیست و دیرینه‌گرا، انتقاد جدی وارد ساخته‌اند. نزد مارکسیستها، مفهوم طبقه به جای قوم و یا ملت، گویای وضعیت افراد در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه است و نمایانگر عینی و اصلی منافع و شکافها در جامعه می‌باشد. سایر پیوستگیها، بازمانده دوران تاریخی گذشته یا مظهر آگاهی کاذبی هستند که طبقه سلطه‌گر می‌کوشد به کمک آن پرولتاریا را استثمار کند. یکی از صاحب نظران مسایل قومیتها در نقد دیدگاه مارکسیستی بر آن است که:

مارکسیستها مستعد گرفتن این نتیجه‌اند که آن چه زیرعنوان قومیت ظهور می‌کند تنها مثل افلاطونی نمایان پدیدار طبقه است. نیروی کار ارزان قیمت گروههای قومی تحت سلطه، و ارزش افزوده آن به دست طبقه سرمایه‌دار مسلط در حال تصرف است. کارگران متعلق به

گروه قومی مسلط از حمایت کارگران گروه قومی تحت سلطه امتناع می‌ورزند چرا که قبلاً زرخیز طبقه مسلط شده و تحت کنترل آنها قرار گرفته‌اند. [اما] در دوره سوسیالیسم تفاوتها و تضادهای طبقاتی ستیزه‌جویانه^۱ محو خواهند شد و تفاوتهای قومی مآلاً به خاطرات عمومی بازمانده [از قبل] کاهش خواهد یافت، چرا که مبانی اقتصادی اختلافات و تفاوتهای معنادار قومی از بین می‌رود. (۱۲)

آموزه‌های مارکسیسم ارتدوکس درباره گروههای قومی، نزد لنین شکل سیاسی‌تری یافت. لنین با طرح مسأله خلقهای تحت ستم و "لزوم حق تعیین سرنوشت ملل" برای کشورهای مختلف به ویژه مستعمرات، از حربه گروههای قومی بر ضد کشورهای سرمایه‌داری بهره برد. (۱۳)

تعریف استالین از ملت در بردارنده عناصر ذهنی و عینی است و نژاد و قوم و قبیله را از آن جدا می‌کند. وی بر عناصر ساخت روان‌شناسانه مشترک، زندگی اقتصادی، زبان و سرزمین تأکید دارد. (۱۴) بر پایه آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم، در زمان حکومت استالین و جانشینانش، سیاستهای ویژه‌ای در مورد گروههای قومی شوروی (سابق) و بلوک شرق به اجرا درآمد. از جمله این سیاستها جایگزینی هویت جدید با اولویت روسی‌کردن، جابه‌جایی قومیت و از بین بردن انسجام و هویت قومی گروههای قومی مختلف بود.

اما اعمال ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در شوروی (پیشین) و بلوک شرق، این کشورها را در مقابل ستیزه‌های قومی مصون نگه نداشت و از قضا سرکنگبین صفر افزود. به‌زعم کارشناسان و تحلیل‌گران، تشدید ستیز قومی، یکی از علل اصلی فروپاشی اتحاد شوروی بود. مطابق این تحلیل اتحاد شوروی در زمان لنین به زندان قومیتها و در زمان استالین به گورستان قومیتها بدل شد. اما این خفته در نهایت در زمان حکومت گوریباچف سربرآورد و این کشور را به آتشفشان قومیتها تبدیل کرد.

۳- رهیافت دیرینه‌گرا^۲

درک این مطلب که نظریه‌نوسازی و تفسیر مارکسیسم از قومیت در بهترین شکل خود نیز در تبیین علت بقای قومیت، ناقص و مواجه با شکست بوده‌اند، به تلاشهای

نظری عدیده‌ای امکان و مجال داده است تا در پی رفع این نقطه کور عرصه سیاست برآیند. رهیافت دیرینه‌گرا، از جمله چارچوبهای فکری است که طی دهه‌های اخیر مطرح گردیده است.

دیرینه‌گرایان کار خود را بانقد دیدگاههای مارکسیستی و به ویژه نوسازی شروع می‌کنند. بنابراین رهیافت، به دنبال مدرنیزاسیون، نه تنها هویت قومی از میان نمی‌رود، بلکه تشدید شده و فقط صورت جدیدی پیدا می‌کند. یکی از منتقدان نظریه نوسازی، واکر کانر، معتقد است افزایش حمل و نقل و ارتباطات و... آگاهی فرهنگی قومیتها را افزایش داده و همین امر باعث تقویت هویتهای فرهنگی مادون ملی می‌شود.

ریشه نظریات دیرینه‌گرایی به آرای ماکس وبر باز می‌گردد که قومیت را پدیده‌ای دیرین و دیرپا برمی‌شمرد. وبر ملت را اجتماعی حیثیتی و دارای شأن و برخوردار از نوعی ویژگیهای فرهنگی و وحدت‌یافته بر مبنای اسطوره‌نمای مشترک و پایبند به یک برنامه سیاسی می‌داند. (۱۵) دیرینه‌گرایان معتقدند، پیوستگی قومی و مذهبی عمیقاً ریشه در تجارب تاریخی و اجتماعی شدن افراد دارد. فرهنگ و ساختارهای اجتماعی دربرگیرنده‌اند و احساس وفاداری برمی‌انگیزند و از این‌رو باید به‌منزله واقعیات تداوم‌بخش باثبات مورد توجه قرار گیرند. احساس وفاداری در میان نسله انتقال می‌یابد و پیوستگیهای جامعه‌ای گویای تداوم تاریخی هستند و باید چونان داده‌های عینی در تحلیلهای اجتماعی و سیاسی مدنظر قرار گیرند. (۱۶)

۴- رهیافت مبتنی بر اصل شهروندی

اغلب دولتها با عواملی مانند تحولات قومی، نژادی، زبانی و مذهبی که مردمان آنها را به گروههای مختلفی تقسیم می‌کنند، روبرویند. از سوی دیگر این پیوندهای دیرین با پیوندهای خودانگیخته مدنی و تمایل به ایجاد برابری بر اساس اصل شهروندی در واحد ملی تعارض دارد. هم‌اینک به ویژه در جهان سوم این دو عامل هویت بخش با هم رقابت می‌کنند: هویت قومی که بر پایبندی به وفاداریهای دیرینه تأکید دارد و هویت مدنی مبتنی بر اصل شهروندی که در قالب دولت مدرن متجلی می‌شود. (۱۷) اصل شهروندی بر پایه به رسمیت شناختن و اعاده حقوق فردی و اجتماعی افراد جامعه بدون توجه به هویتهای مادون ملی آنهاست. رهیافت اخیر ضمن به رسمیت شناختن هویتهای

قومی و پذیرش نقش آن در عرصه سیاست و ساختار سیاسی،^۱ مبنای وفاداری را در سطح ملی ارزیابی می‌کند و بر اساس اصل، شهروندی و حقوق برابر افراد جامعه، فضایی ایجاد می‌کند تا این گرایشها و هویت، در عرصه ساختار سیاسی آن نقش آفرینی کنند.

در گذشته عناصر دین و نژاد عناصر اصلی هویت جوامع انسانی بودند. همین امر موجب می‌شد که کشورهای کثیرالقوم در ایجاد وفاق و هویت ملی جدید - که رقیب هویت‌های پیشین تلقی می‌شد - دچار مشکل باشند؛ در این میان گسترش دین می‌تواند به غیر سرزمینی شدن آن انجامیده و هویت فراملی ایجاد کند. از سوی دیگر پیدایش مذاهب مختلف در دین، یکپارچگی هویتی آن را متزلزل می‌گرداند. عنصر نژاد نیز به دلیل افزایش مهاجرتها و اختلاط نژاد ممکن است به سرعت غیرسرزمینی شده، مبنای هویت بخشی خود را تدریجاً از دست دهد. (۱۸) اما رهیافت اخیر، ضمن پذیرش نقش عوامل نژاد، قوم و دین در عرصه ساختار سیاسی، بر دو عامل سرزمین و زبان چونان عناصر اصلی هویت بخش و ایجاد اجماع و وفاق ملی تأکید دارد و از این نظرگاه مفهوم شهروندی در حکم مقوله‌ای که می‌تواند هویت‌های قومی مذهبی و ملی شهروندان و تقاضاهای رقابتی و مساواتی آنها را درهم آمیزد اهمیت خاصی می‌یابد. مفهوم شهروندی که برگرفته از ایده جامعه مدنی است، می‌تواند با پیوند آشتی میان انواع هویت‌ها در عرصه سیاسی و تنواره آن و در چارچوب هویت ملی، مشکل‌گشای معضل دیرین و مزمن کشورهای کثیرالقوم باشد. (۱۹)

این رهیافت به تحقق جامعه مدنی می‌انجامد و گروه‌های قومی در پیدایش آن نقش اساسی دارند، زیرا که هویت‌های مختلفی را که می‌توانند به ایجاد نهادهای خودجوش و روابط خودانگیزه افراد منجر شوند به رسمیت می‌شناسد، بی آن‌که رقابت مسالمت آمیز و شکاف‌های اجتماعی متقاطع، به منازعه خشونت آمیز و تضادهای موازی و واگرایانه‌ای تبدیل شود که با روح جامعه مدنی تعارض دارد. البته لازمه ایفای نقش مثبت گروه‌های قومی در جامعه مدنی، تقویت گرایش قانونمندی و وجود سازوکار قانونی حل اختلاف است. به هر حال جامعه و همگرایی قومیتها با یکدیگر همبسته هستند. نمی‌توان کشوری را مثال زد که با وجود ستیز و نابرابریهای قومی نهادهای مدنی

۱- برای واژه Polity، ساختار سیاسی و تنواره سیاسی، برابر نهاد قرار داده شده است. (ویراستار)

نیرومندی داشته باشند و یا جامعه‌ای مدنی یافت که در آن مسأله قومیتها به صورت مسالمت‌آمیز حل نشده باشد.

در جامعه مدنی مبتنی بر اصل شهروندی، هویت ملی اساس وفاداری به واحد دولت ملی است و خرده هویت‌های قومی ذیل آن قرار می‌گیرند. "دگر" شهروند، نه در داخل مرزها، که خارج از مرز تعریف می‌شود و در درون کشور هیچ کس "دگر" یا بیگانه نیست. خطوط قرمز جامعه مدنی نیز در این جا قابل تخفیف و تقلیل به فرد، قومیت و یا نژاد خاصی نیست و سطح تحلیل آن همواره سطحی ملی است. سطحی که در آن هویت جمعی شکل می‌گیرد. تعدد گروه‌های قومی در جامعه مدنی مبتنی بر اصل شهروندی، منشاء تکثر است. معمولاً تعدد قومی، تنوع زبانی و مذهبی به همراه دارد. اما آن‌گاه که مبنای شهروند وفادار به دولت ملی قرار گرفته و این تمایز به شکل مسالمت‌آمیز در عرصه ساختار سیاسی به جریان افتد، این تکثرها می‌تواند مروج تساهل و انعطاف و ائتلاف سیاسی شود و بر مبنای آن نهادهای مستقل از ساخت دولت پدید می‌آیند. اتفاقاً در این حالت روح تکثر و تساهل که اساس جامعه مدنی است، قوام بیشتری می‌یابد. چنان‌چه در کشورهای دارای نهادهای مدنی جا افتاده مانند ممالک اسکاندیناوی می‌بینیم، اغلب این کشورها نیز دارای تنوعات قومی و زبانی متعددی‌اند، اما تلاش برای همزیستی مسالمت‌آمیز این گروه‌های قومی، موجب پیدایش نهادهای مدنی، قواعد و راهکارهای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پیدایش احزاب و مطبوعاتی شده که در چارچوب وفاداری به وفاق ملی، به مثابه شهروندان برابر و بدون وجود هیچ تبعیض، کارکرد مطلوبی از خود نشان داده‌اند.

در جامعه مدنی بنیاد یافته بر اساس مفهوم شهروندی، تبعیضی میان گروه‌های قومی وجود ندارد و مانند سوئیس، انگلستان و یا آمریکا، دولت نیز از آنجا که برآمده و نماینده گروه قومی مسلط خاصی نیست، دخالت تبعیض‌آمیز به نفع یکی از آنها در جامعه ندارد. بنابراین در چنین حالتی هم امکان دخالت دولت در جامعه کاهش می‌یابد و هم مجال رقابت مسالمت‌آمیز میان نهادهای خودانگیخته که از اصول بنیادین جامعه مدنی است پدید می‌آید.

کوتاه سخن این که بررسی و مطالعه گروه‌های قومی در کشورهای کثیرالقوم با بحث درباره جامعه مدنی ارتباط نزدیکی دارد. در جامعه مدنی سخن از وجود گروه‌ها و

ساختهای گوناگون اجتماعی مستقلی است که به منزله حایل یا واسط میان دولت و افراد جامعه قرار می‌گیرند. در چنین جامعه‌ای همچنین سخن از پیدایی و گسترش گونه‌های خاص ارزشها و نگرشهاست. از این رو موضوع گروههای قومی، هم در مقوله پیدایش نهادها و ساختهای اجتماعی مستقل و هم پیدایی ارزشها و نگرشهای خاص قابل بحث و تأمل است.

ب - جامعه مدنی و گروههای قومی در ایران

دولت، جامعه مدنی و گروههای قومی در ایران نیز همسو با یکدیگر تعریف می‌شوند. پیش از استقرار دولت مدرن در ایران، تمیز میان دولت از اقوام آسان نبود. حضور سران اقوام و قبایل در ساختار دولتی مرز میان دولت و گروههای قومی را از میان می‌برد. در پهنه تاریخ، دولت و اقوام ایرانی به یکدیگر وابسته بودند و نظام واحدی تشکیل می‌دادند. حاکمان دولتی به ویژه برای بسیج سپاه، اخذ مالیات و عوارض و فراهم کردن امنیت مرزها، متکی به گروههای قومی بودند و با تقویت ساختارهای موجود که تلاش و هزینه زیادی نمی‌طلبید، نظم و امنیت عمومی را حفظ می‌کردند. گروههای قومی نیز در قدرت دولتی سهمیه بوده و از آن منتفع می‌شدند. البته در مواردی نیز معادله قدرت به زبان یکی از طرفین به هم می‌خورد، اما پس از مدتی تعادل نظام سیاسی دوباره برقرار می‌گردید. (۲۰) اما به هر حال تا پیش از تأسیس دولت مدرن، در ایران "مسئله قومیتها" وجود نداشت.

بنابر اسناد و شواهد تاریخی، در طول اعصار و قرون و فراز و نشیبهای بسیار، یگانه عامل حفظ و بقا و تداوم حیات ایران، وجود "هویت ایرانی" بوده است. هویتی که وحدت اقوام ایرانی را در عین کثرتشان حفظ کرده است و بر همین مبنا در طی سده معاصر نیز علی‌رغم وجود موانع و مشکلات بی‌شمار، "هویت ملی ایرانی" به تدریج شکل گرفت، اما از آن جا که شکل‌گیری دولت مدرن مقدم بر تأسیس نهادهای جامعه مدنی بود، همزمان معضل گروههای قومی نیز در کشور پدید آمد. به قول یکی از نویسندگان:

پرش تئوریک از حریم مقدس خانواده تا حریم امنیت ملی چندان کار مشکلی نبود. پیش شرط لازم تنها روی کار آمدن یک دولت مرکزی قوی بود. این آرزو با روی کار

آمدن حکومت رضاخان محقق شد... [اما] برخلاف غرب که در آن جا دولت به منزله نایبند بورژوازی وارد صحنه گردید، در ایران، دولت خود زاینده بورژوازی شد. سرکوب اقوام و قبایل - که تا این زمان از اهمیت سیاسی خارق‌العاده‌ای برخوردار بودند - تحت عنوان پیش شرط شکل‌گیری یک ملت مدرن توجیه گردید. برای رضاشاه، دفاع از حریم امنیت ملی بسیار مهمتر از حفظ و حراست نهادهای تازه تأسیس جامعه مدنی بود. سلطنت او گذر از جامعه کوچک به جامعه شهری و از هویت قومی به هویت ملی بود. (۲۱)

این درحالی بود که گروه‌های قومی کشور ما اساساً ایرانی بودند و به لحاظ پیوستگی‌های نژادی و زبانی و تا حد زیادی دینی و مذهبی، مشکلات سایر ممالک کثیرالقوم عارض ایران نبود. گروه‌بندی‌های قومی کرد، لر، آذری و فارس در نهایت به یگانگی تاریخی پارس و ماد و باور به اسطوره مشترک قوم آریا می‌رسید. (۲۲) همین امر در مورد گویش‌های زبانی و اختلاف لهجه‌ها در مناطق مختلف ایران صدق می‌کند، اما به هر حال به قول استاد شهریار:

اختلاف لهجه، ملیت نزاید بهرکس ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان مطالعه تاریخ نشان می‌دهد هرگاه اقوام ایرانی در صدد گسترش اقتدار و نفوذ خود در سطح کشور برمی‌آمدند، اغلب به نمادهای وسیع‌تر نژادی، مذهبی و یا ملی متوسل می‌شدند. مثلاً اقوام بختیاری در دوران مشروطه به اشتراک عقیده با ایرانیان شیعه مذهب و هم تباری با بسیاری از ایرانیان شهرنشین تأکید داشتند. کردها نیز بر اصالت تبار ایرانی خود پای فشرده‌اند. در دوران ملی شدن نفت هم سران قبایل قشقایی از آرمانهای مردم سالارانه ملیون ایرانی حمایت کرده و هم‌راه آن را مایه افتخار خود دانسته‌اند. (۲۳)

بحران قومیتها در دوران پهلوی از آن رو مسأله‌ساز بود که زمامداران وقت بر مبنای رهیافت نوسازی سعی در یکپارچگی اقوام ایرانی داشته و یا در قالب رهیافت دیرینه‌گرا می‌کوشیدند اقوام ایرانی را در قوم بزرگتر فارس مستحیل گردانند. آنچه در این سال در خصوص اقوام ایرانی مورد بی‌توجهی قرار گرفت، تأسیس و تقویت نهادهای مدنی بود. نهادهایی که حتی قبل از این دوره، و در عصر مشروطه بر آن توجه شده و در قالب "انجمنهای ایالتی و ولایتی"، ضمن اصول ۸۹ تا ۹۲ متمم قانون اساسی مشروطه گنجانده شده بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نظام پهلوی سرنگون و حکومتی دینی و متکی به آموزه مذهبی اکثریت شیعه در ایران مستقر شد. اما در این دوره هم فعالیت وسیع گروه‌های

مخالف و تجزیه طلب در مناطق قومی نشین، وقوع و تداوم جنگ هشت ساله عراق با ایران و حاکمیت نظام مذهبی در کشور، وضعیت انقلابی را به سمت توده‌ای شدن سیاست و جامعه سوق داد. طی سالهای دهه ۶۰ در شرایط امتناع تأسیس جامعه مدنی، ادامه جنگ و رهبری فرهنگدینانگذار جمهوری اسلامی بود که امکان هم‌گرایی اقوام ایرانی را فراهم می‌آورد. طی این سالها و نیمه دهه هفتاد، سیاست نظام در مناطق قومی نشین برای ایجاد هم‌گرایی، تداوم رهیافت نوسازی یعنی محرومیت‌زدایی و انجام دادن فعالیتهای وسیع عمرانی و خدماتی و گسترش ارتباطات بود. اما آنچه مغفول ماند تأسیس نهادهای مدنی و نهادینه کردن مشارکت مردمی در عرصه‌های مختلف بود که پس از روی کار آمدن دولت آقای سیدمحمد خاتمی مورد توجه قرار گرفت.

مطالعه قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌مثابه میثاق و مهمترین سند سیاسی و حقوقی کشور نشان می‌دهد که هرچند در این قانون واژه "شهروند" به کار نرفته، اما از بررسی واژه‌های مشابه می‌توان دقیقاً حقوقی را برداشت کرد که به شهروندان جامعه تعلق می‌گیرد. از جمله حقوقی که به شهروندان ایرانی منهای هویت‌های قومی و مذهبی شان تعلق می‌گیرد، می‌توان بدین موارد اشاره کرد: حق مشارکت در امور سیاسی (اصل ۷)، برخورداری از حقوق مساوی (اصل ۱۹)، برابری همگان مقابل قانون (اصل ۲۰)، مصون از تعرض بودن جان و مال همگان (اصل ۲۲)، ممنوعیت تفتیش عقاید مردم (اصل ۲۳)، برخورداری همگان از امنیت فکری (اصل ۲۵)، حق ابراز عقیده به طرز عمومی (اصول ۲۴ و ۲۷)، آموزش و پرورش رایگان برای همه (اصل ۳۰)، برخورداری همگان از مسکن مناسب با نیاز (اصل ۳۱) و برخورداری عموم مردم از امنیت قضایی و حقوقی (اصل ۳۲).

در این مورد اصل ۱۹ قانون اساسی صراحت خاصی دارد: "مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها، سبب امتیاز نخواهد بود."

در قانون اساسی ج.ا.ا. ابزارهای جامعه مدنی یا نهادهای میانجی دولت و مردم، کم و بیش مدنظر قرار گرفته است. اصل ۶ قانون اساسی کشورمان، راه را برای بروز و ظهور نهادهای مدنی باز کرده، اما اشاره کاملتر به آن در اصل ۲۶ قانون اساسی آمده و به موجب آن:

“احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.”

به موجب اصل فوق معنی برای اقلیتها و اقوام ایرانی جهت ایجاد تشکلهای و احزاب سیاسی در چارچوب قانون وجود ندارد و قانونگذار بدین لحاظ تبعیضی قایل نشده است. یعنی بر اساس این اصل، مبنای شهروندی اتباع ایرانی، منهای هویت‌های قومی و مذهبی‌شان می‌باشد. همچنین اصل ۷ قانون اساسی شوراها را از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور به شمار آورده و در ادامه فصل مستقلی (شامل اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون اساسی) بدان اختصاص یافته است. “برطبق اصل هفتم قانون اساسی، شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش و روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند.”

همین‌جا می‌توان به اصول دیگر قانون اساسی مانند به رسمیت شناختن زبانهای محلی اقوام ایرانی در کنار زبان ملی یعنی زبان فارسی (اصل ۱۵) لزوم رعایت حقوق ایرانیان غیرمسلمان (اصول ۱۳ و ۱۴) فعالیت آزاد مطبوعات (اصل ۲۴) حق تشکیل اجتماعات و راهپیماییها (اصل ۲۷) نیز اشاره کرد، در همه این اصول تمایزهای قومی و مذهبی نادیده گرفته شده و بر مبنای اصل شهروندی، اتباع ایرانی می‌توانند نهادهای مدنی تأسیس کنند.

موارد گفته شده نشان می‌دهد سازوکارهای تحدیدکننده عملکرد ساختار دولت که از آن تحت عنوان جامعه مدنی یاد می‌کنیم، در ساخت حقوقی نظام ج.ا.ا پیش‌بینی شده است. نکته مهم این که همان حقوقی را که شهروندان، به مثابه افراد صاحب حقوق در جامعه واجدند و به صورت انفرادی اعمال می‌کنند، به نهادهای میانجی اعطا شده و اقوام ایرانی نیز در این خصوص مستثنی نشده‌اند. پس:

● آحاد ملت و کلیه شهروندان ایرانی (منهای تمایزات قومی و

مذهبی) صاحب حق می‌باشند.

● نهادهای مدنی ایجاد شده به دست شهروندان ایرانی از جمله

اقوام ایرانی برای ایفای نقش در عرصه سیاسی و ساختار آن،

می‌توانند نمایندگی حقوقی شهروندان عضو خود را داشته باشند.

ج - نتیجه‌گیری

انکار تفاوت‌های قومی و تلاش برای یکسان‌سازی ملی در ممالک کثیرالقوم در پایان قرن بیستم راه به جایی نبرده است. شاید تکاپوی گروه‌های قومی در کشورهای تازه استقلال یافته و کثیرالقوم که فاقد روح همبستگی و هویت ملی‌اند، تلاش در جهت قهقرا و تنزل به قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی باشد، اما در کشورهای دارای سوابق دیرین فرهنگی و تمدنی چنین نیست و بالعکس می‌تواند به دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی و فرهنگی و بسط نهادهای مدنی منجر شود. گروه‌های قومی در این کشورها، در شرایط عادی خواستار جدایی و استقلال نیستند و مایل به حفظ ویژگی‌های قومی در چارچوب کشور ملی و از طریق ایجاد جامعه مدنی می‌باشند و اگر این خواسته به نحو مطلوبی محقق شود، دلیلی برای بروز مشکلات جدید نخواهد بود. (۲۴)

به‌هرحال امتناع از تأسیس جامعه مدنی در ایران برخلاف تصور رایج به اقتدار دولت مرکزی و انقیاد گروه‌های قومی نمی‌انجامد، چنان‌که در دوره رضاشاه که در پی اجرای سیاست نوسازی نیم‌بند، سطح زندگی اقوام ایرانی قدری بهبود یافت، اما بر اثر فشار و تبعیض‌های اعمال شده دولت مرکزی، این اقوام به هویت قومی خود بیشتر آگاهی یافتند و به محض یافتن امکان مناسب، مشکلات زیادی فراهم آوردند. اگر ساختار قومی را یکی از اجزای جامعه مدنی به شمار آوریم، رابطه دولت با دیگر اجزای جامعه مدنی را نمی‌توان در عقب‌نشینی یا شکست دولت توضیح داد. بخش‌های گوناگون جامعه مدنی از یک سو دولت را از ایفای برخی مسئولیتها و اعمال پاره‌ای کنترلها معاف می‌کنند و از سوی دیگر، حامل مزایایی برای اعضای خود هستند که دولت حتی اگر بخواهد، قادر به اعطای آنها نیست. همچنان‌که با اجرای قانون شوراها در مناطق سکونت اقوام ایرانی چنین خواهد شد.

جامعه مدنی مبتنی بر تنوعات قومی با اقتدار دولت مرکزی در ایران سازگار است و توان نفوذ آن در مناطق حاشیه‌ای کشور را فزونی می‌بخشد. از همین‌رو رابطه متقابل و هم‌گرایی میان آنان در جامعه مدنی را باید پویا و انعطاف‌پذیر دانست. رفتار اقوام ایرانی

در پویه تاریخ به شرط حفظ تعادل رابطه با دولت به سود هر دو تمام شده و این خود نشان از کارایی نهادها و روندهایی دارد که هم اینک در قالب نهادهای جامعه مدنی در حال بازخوانی و بازسازی شدن هستند و می‌توانند هم‌گرایی اقوام ایرانی در جامعه مدنی را محقق سازند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

- 1- Watzel, Michael, "The Idea of Civil Society", **Dissent: Spring**, p 293.
- 2- Tepper, Richard, **Ethnicity, Order & Meaning in The Anthropology of Iran & Afghanistan**, Paris, 1988, p 28.
- 3- Ommen, T.K., **Citizenship, Nationality & Ehtnitty**, Cambridge, Polity Press, 1997, p 35.
- 4- Ibid, p 55.
- 5- Ibid, p 60.
- 6- Anderson, Benedict, **Immajined Communities: Reflections on The Origin of Spread of Nationalism**, London, 1983, p 67.
- ۷- د.د. میسیون، قومیت و سیاست؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول (بهار ۷۷)، ص ۱۳۱.
- 8- Douth, K., **Nationalism & Social Communication**, Mit Press, Cabridge Mass, 1966, p. 96.8.
- 9- Esman, M.J. **The Study of Ethnic Politics in The Middle East**, The Daran Center, Tel Avivun Press, 1984.
- 10- So, Alvin, **The Social Change and Development**, op.cit.
- 11- Kanor, Walker, **Ethnonationalism: The Quest For Understanding**, Princeton, New Jersef Press, 1994, p. 37.
- 12- Esman, op.cit, p. 44.
- ۱۳- لنین، مجموعه آثار، محمد پورهرمزان، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، ص ۴۳۲.
- 14- "The Nation" in **Marxism & Nation Question**, Croom Heim, London, 1973, p. 57.
- 15- Gerth, H. & C.R. Mills, M. Weber and **The Nation: Essays in Sociology**, London, Routledge & Kegan Paul, 1984, p.p. 171-7.
- 16- Esman, op.cit.
- 17- Geertz, Clifford, **Old Societies & New States: The Quest For Modernity**, New York, Free

Press, 1963, p. 101.

18- Ommen. op.cit. p. 66.

19- Ibid, p. 243.

- ۲۰- مددی، «قبایل و جامعه مدنی در ایران»، ایران‌نامه، سال ۱۵، ش ۴. تابستان ۱۳۷۶، ص ۳۷۱.
- ۲۱- موانع و چشم‌انداز رشد جامعه مدنی در ایران. کنکاش (چاپ خارج از کشور)، بهار ۱۳۷۱، دفتر هشتم، ص ۳۸.
- ۲۲- وامقی، ایرج، یگانگی تاریخی پارس و ما، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۲ و ۱، فروردین ۷۵، ص ۵۲.
- ۲۳- ایران‌نامه، پیشین.

24- Connor, Walker, "Ethnonationalism" in: Weiner & S.P Huntington, **Understanding of Political Development**, Boston, Little Brown, 1987, p. 323.

